



منوچهر خان معتمد الدوله



مجموعه‌ی تاریخ عهد اعلی برای نوجوانان - شماره ۳

گردآوری: ن. ک.

۱۷۶ بیع

حضرت عبدالبهاء در لوح احبای قم می فرمایند:

«بعضی اوقات در کمال اہتال، متوجہاً الی اللہ، قبر منور شمس الوزراء را از قبل

عبدالبهاء زیارت کنید و در آن رس طہر چندانہ شمع برافروزید. زیرا این عمل سبب

قرینت در گاہ کبریاست و علیکم البہاء الابہی ع ع.»

(مائدہ آسمانی، جلد ۵؛ صفحہ ۲۲۷)



تصویر ۱ تصویر منوچهر خان معتمدالدوله

فهرست

۳	فهرست.....
۴	فهرست تصاویر.....
۱	منوچهر خان معتمدالدوله ملقب به شمس الوزراء.....
۴	خاک اصفهان متبرک میشود.....
۸	درخواست رساله‌ی اثبات نبوت خاصه.....
۱۰	نجات جان مظهر ظهور الهی.....
۱۴	بخششی تاریخی.....
۱۷	ترک اصفهان.....
۲۱	حسن خاتمه.....
۲۴	فهرست منابع.....

فهرست تصاویر

- تصویر ۱- تصویر منوچهر خان معتمدالدوله..... ۲
- تصویر ۲- منزل امام جمعه اصفهان..... ۷
- تصویر ۳- منوچهر خان معتمدالدوله، حاکم اصفهان..... ۹
- تصویر ۴- عمارت خورشید..... ۱۳
- تصویر ۵- منوچهر خان معتمدالدوله با ناصرالدین شاه و میرزا آغاسی..... ۲۰

منوچهر خان معتمدالدوله ملقب به شمس الوزراء

منوچهر خان معتمدالدوله، حاکم اصفهان بود. از جمله مردان معروف و نامدار دوره‌ی فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار بود. منوچهر خان خدمات بزرگی به دولت و ملت ایران کرد. برای همین به او لقب معتمدالدوله، یعنی کسی که مورد اعتماد است، دادند.

او اصالتاً اهل گرجستان و از شاهزادگان گرجی بود. اما در جنگ ایران - گرجستان، توسط آقا محمدخان قاجار، اسیر شد و به ایران آورده شد. او فردی با استعداد بود و به خاطر لیاقت و هوشی که داشت در دربار ایران ترقی کرد و جزء افراد خاص فتحعلی شاه قاجار قرار گرفت. به او شغل رئیس تشریفات دربار داده شد. او با دانایی و شایستگی که از خود نشان داد، مورد اعتماد شاه قرار گرفت. شاه در بسیاری از امور مهم مملکتی با او مشورت می‌کرد. هوش زیاد در اجداد منوچهر خان نیز وجود داشته است. جد پنجم او، میرزا سهراب، به خاطر هوشیاری و حافظه‌ی قوی مشهور بود و به چند زبان آشنایی داشت. به همین علت خاندانش به ان گلبو شهرت یافتند که در زبان گرجی به معنای صندوقچه‌ی لغات و زبان‌ها است.

منوچهر خان کارپرداز و وزیر حاکمان گیلان، اصفهان و فارس شد و بعد از مدتی به مقام حاکم خوزستان، لرستان و کرمانشاه رسید. در سال ۱۲۴۲ ه.ق. حاکم گیلان شد. نهایتاً در سال ۱۲۵۷ حاکم اصفهان شد و دو استان خوزستان و لرستان نیز به آن اضافه گشت. وی در اصفهان تاریخ دیانت بابی را نورانی نمود.

منوچهر خان قدرت بدنی زیادی داشت. سینی بزرگ مسی را با دو دست لوله می‌کرد و گل قالی را با دو انگشت می‌گرفت و می‌کند. محمدشاه گاهی برای امتحان منوچهر خان دستور می‌داد که بازوانش را از پشت ببندند و آنگاه نیزه‌ی کوتاهی به دستش می‌داد. او در آن حالت چنان نیزه را به دیوار می‌زد که دو یا سه انگشت در دیوار فرومی‌نشست.

در کتاب ناسخ التواریخ آمده:

بعد از اینکه فتحعلی شاه فوت کرد، محمد میرزا که ولیعهد بود مجبور شد از تبریز به طهران حرکت کند. قائم‌مقام مجبور شد برای خرج سفر شاه، بیست هزار تومان قرض کند. وقتی به خرم‌دره‌ی زنجان رسیدند، منوچهر خان به استقبالشان رفت. چهل هزار تومان تقدیم شاه کرد و هم اسبی به نام خجسته به شاه هدیه داد و با این کار وفاداری خودش را به شاه ثابت کرد. به همین علت

همیشه مورد لطف محمدشاه قرار داشت. منوچهر خان از سال ۱۲۵۷ تا ۱۲۶۳
ه.ق. با تمام قدرت، حکمرانی کرد.

خاک اصفهان متبرک می شود

حضرت اعلی در سال ۱۲۶۰ در شیراز اظهار باییت موعود اسلام نمودند و اعلام کردند که دوره‌ی جدیدی در زندگی نوع بشر آغاز شده است. ایشان پیامبر دیانتی جدید و مظهر ظهوری مستقل بودند که همچنین به ظهور بزرگ و مهمی پس از خود مژده می دادند. فرمودند که باب یا دروازه‌ای هستند به سوی دنیای جدیدی که «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» (حضرت بهاءالله) برای مردم به ارمغان خواهد آورد.

حسین خان آجودان‌باشی، حاکم فارس، ظلم‌های فراوانی در حق حضرت باب و پیروان ایشان کرد و در نهایت تصمیم گرفت جان حضرت باب را بگیرد؛ ولی دست قدرت الهی مانع از این کار شد؛ بنابراین حسین خان، از حکم خود صرف نظر کرد و به حضرت اعلی گفت که باید هر چه سریع‌تر شیراز را ترک کنند و به هر جا که مایل هستند بروند. حتی به ایشان اجازه نداد که از خانواده‌ی خود خداحافظی کنند. بدین ترتیب حضرت اعلی در سال ۱۲۶۲ ه.ق. به سمت اصفهان حرکت کردند.

حضرت باب وقتی به نزدیکی اصفهان رسیدند؛ نامه‌ای به منوچهر خان معتمدالدوله، حاکم اصفهان نوشتند و ورودشان را اطلاع دادند و درخواست کردند محلی برای اقامتشان معین شود. منوچهر خان، فوراً سلطان‌العلماء، امام‌جمعه‌ی اصفهان را مأمور پذیرایی از آن حضرت نمود. سلطان‌العلماء بزرگ‌ترین پیشوای دینی آن شهر بود. او نهایت احترام و محبت را نسبت به مهمان خود رعایت کرد. حتی آفتابه و لگن را از دست نوکر خویش می‌گرفت و آب به دست‌های مبارک حضرت باب می‌ریخت. مردم اصفهان نیز نسبت به حضرت باب نهایت ارادت و محبت یافتند. دسته‌دسته برای تقاضای دیدن حضرت باب و شفای بیماران و نیز تحقیق درباره‌ی دیانت جدید به خانه‌ی امام‌جمعه می‌آمدند. یک روز جمعه که حضرت باب از حمام عمومی شهر بازمی‌گشتند؛ مردم اصفهان برای تبرک و شفا تا آخرین قطره‌ی باقی‌مانده‌ی آب خزینه‌ی حمام را بردند.

یک‌شب پس از صرف شام، امام‌جمعه‌ی اصفهان در حضور جمعی از علما و اعیان شهر از حضرت باب تقاضا نمود که شرحی بر سوره‌ی مبارکه‌ی «والعصر» بنویسند. حضرت باب ظرف چند ساعت، تفسیری بر سوره‌ی «والعصر» نوشتند که به اندازه‌ی یک‌سوم قرآن است. محتوای تفسیر و سرعت نزول آیات، چنان حاضران مجلس را مجذوب نمود که همه بلند شدند و دامن عبای مبارک

را بوسیدند. در آن اوقات، بایان اصفهان و شهرهای اطراف، مخصوصاً اردستان، مرتباً به حضور حضرت باب می‌آمدند. میرزا حیدر علی اردستانی و برادرش میرزا محمد و ملا محمد جعفر گندم‌پاک‌کن از آن دسته بودند.

آقا میرزا ابراهیم نهری، پیشکار امام جمعه‌ی اصفهان بود. یک‌شب در خانه‌ی خودش مهمانی باشکوهی به افتخار حضرت باب ترتیب داد. هنگام صرف شام، میرزا ابراهیم به حضرت باب گفت که برادرش میرزا محمدعلی فرزندی ندارد و درخواست کرد که با دعا و عنایت آن حضرت، برادرش صاحب فرزند شود. حضرت باب مقداری از غذای خود را در میان بشقابی ریختند و به او دادند که به میرزا محمدعلی و همسرش بدهد تا از آن بخورند. مدت زیادی طول نکشید که خدا دختری به نام فاطمه به میرزا محمدعلی داد. این دختر بعدها همسر حضرت عبدالبهاء شد و حضرت بهاء‌الله او را منیره نامیدند.

مدت اقامت حضرت اعلی در خانه‌ی امام جمعه‌ی اصفهان، چهل روز طول

کشید.



تصویر ۲- منزل امام جمعه اصفهان
محلی که حضرت اعلی در آنجا مهمان بودند.

درخواست رساله‌ی اثبات نبوت خاصه

چنان که حضرت ولیّ امرالله در کتاب «قرن بدیع» نوشته‌اند روزی منوچهر خان به منزل امام‌جمعه رفت و به حضور حضرت باب رسید. در آن مجلس، علمای اصفهان هم حضور داشتند. منوچهر خان که از مردم مسیحی گرجستان بود ابتدا از علما درباره‌ی اثبات پیامبری حضرت محمد، دلیل خواست. هیچ‌کدام نتوانستند دلایل کافی بیاورند؛ سپس از حضرت اعلی درخواست کرد بیانی بفرمایند.

حضرت باب فرمودند: جواب کتبی می‌خواهی یا شفاهی؟

گفت: جواب کتبی بهتر است؛ زیرا منتشر می‌شود و همه از آن استفاده می‌کنند. برای آیندگان هم بهتر است.

حضرت باب قلم به دست گرفتند و در مدت دو ساعت، بیشتر از پنجاه صفحه در حقانیت پیامبر اسلام نوشتند.

وقتی آن آیات را تلاوت می‌فرمودند منوچهر خان به قدری مسرور شد که با صدای بلند اعتراف کرد که به حقانیت دیانت اسلام، ایمان آورده است. او بی‌اختیار خطاب به حاضران در مجلس گفت: من تاکنون قلباً به حقانیت حضرت

محمد اعتقاد نداشتیم. خدا را سپاسگزارم که به این موهبت، فایز گشتم.
منوچهرخان همچنین به طور واضح، اعلام کرد که به مقام آسمانی حضرت باب
ایمان دارد.



تصویر ۳- منوچهر خان معتمدالدوله، حاکم اصفهان

نجات جان مظهر ظهور الهی

ایمان منوچهر خان و اخلاص و ارادت امام‌جمعه و استقبال مردم از حضرت باب، باعث شد حسودان و پیشوایان دینی، اخبار نادرستی را پخش کنند. علما از روی منبرها می‌گفتند که حضرت باب، کافر و دشمن اسلام است. منوچهر خان نگران آشوب عمومی شد. برای همین سعی کرد جلسه‌ای ترتیب دهد و در آن مجلس، علما هم حضور داشته باشند و با حضرت باب، بحث و مناظره کنند. هدف منوچهر خان این بود که در آن مجلس، حضرت باب حقانیت ظهورشان را اثبات نمایند؛ اما علما این دعوت را نپذیرفتند. خودشان دورهم جمع شدند و به مشورت نشستند و سرانجام هفتاد تن از آنها فتوای^۱ قتل حضرت باب را مهر نمودند و آن فتوا را به امام‌جمعه اصفهان دادند تا وی هم تأیید نماید. امام‌جمعه، فتوای قتل را تأیید نکرد؛ ولی بر اثر فشار علما و از ترس اینکه مقامش را از دست بدهد؛ ابتدا به تقوی و روحانیت عظیم حضرت باب،

۱ - فتوا: حکمی که یک فقیه یا عالم دینی بدهد.

اقرار کرد سپس به اجبار و با بی میلی نوشت که آن حضرت، دیوانه است و برای فرد دیوانه نمی توان فتوای قتل داد.

وقتی این خبر به گوش منوچهر خان رسید بسیار نگران شد و به دنبال چاره گشت. این خبر را در شهر پخش کرد که سلطان قاجار و صدراعظم ایران، سید باب را به طهران احضار کرده اند. سپس دستور داد که پانصد سوار، شبانه حضرت باب را از اصفهان خارج کنند و به طرف طهران حرکت دهند. به رئیس سواران سفارش کرد که هر فرسنگ راه که طی کردند؛ صد نفر از سواران را به اصفهان برگرداند و آخرین صد نفر که باقی ماند، بیست نفر، بیست نفر سواران را برگرداند. در پایان، همراه با ده نفر آخر که به آنان اعتماد کامل دارد حضرت باب را از بیراهه به اصفهان بازگرداند و به عمارت صدر، معروف به عمارت خورشید یا قصر خورشید برد و در اتاق مخصوصی جای دهد. بدین ترتیب منوچهر خان توانست جان مظهر ظهور زمان خود را نجات دهد.

در مدتی که حضرت باب در عمارت خورشید بودند منوچهر خان خودش کارهای ایشان را انجام می داد. او از حضرت باب درخواست نمود که اجازه فرمایند برخی از مؤمنان به حضور ایشان بیایند. حضرت باب، نامه‌ی مختصری به ملا عبدالکریم قزوینی نوشتند که در مدرسه نیم آورد سکونت داشت تا او را از حضور خود در عمارت خورشید مطلع فرمایند. ساعتی پس از رسیدن نامه‌ی

حضرت باب، ملا عبدالکریم به حضور مبارک رسید. حضرت باب مقداری از آیات دیانت جدید را به ملا عبدالکریم دادند تا به کمک سید حسین یزدی و شیخ حسن زنوزی از روی آنها بنویسند و نسخه برداری کنند. ملا عبدالکریم خبر سلامت حضرت باب را به مؤمنان رساند.



تصویر ۴- عمارت خورشید

بخششی تاریخی

منوچهر خان چند درخواست از حضرت باب داشت. یک روز در حضور مبارک در میان باغ حاضر بود. گفت: خداوند به من ثروت زیادی داده است. نمی‌دانم آن‌ها را در چه راهی خرج کنم. فکر کردم اگر اجازه بفرمایید ثروتم را در راه امر شما صرف نمایم. با اجازه‌ی شما به طهران بروم و محمدشاه را که نسبت به من خیلی اعتماد دارد به این امر مبارک تبلیغ کنم. یقین دارم که مؤمن خواهد شد و به انتشار امر شما در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت. آن وقت او را وادار می‌کنم حاجی میرزا آغاسی را که شخصی بدکار و مخرب مملکت است، از کار برکنار کند. یکی از خواهرهای شاه را هم برای شما می‌گیرم. مخارج عروسی را هم خودم می‌دهم. آن وقت حاکمان و پادشاهان عالم را به امر مبارک دعوت می‌کنم. همه را تبلیغ می‌کنم و این گروه زشت‌رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند از بین می‌برم.

در مقابل این درخواست‌ها حضرت باب فرمودند: نیت خوبی کرده‌ای و چون نیت مؤمن از عملش بهتر است خدا پاداش فراوانی به تو برای این نیت پذیرفته‌شده‌ات به تو خواهد داد؛ ولی از عمر من و تو در این دنیا این قدرها باقی

نمانده و نمی توانیم نتیجه‌ی این اقدامات را که گفتی به چشم خود ببینیم. خداوند در پیشرفت امر خود نمی خواهد به این وسایل و وسایطی که گفتی مقصود خود را انجام دهد. اراده‌ی خدا این است که به وسیله‌ی بی‌نوایان و بیچارگان و خون شهدا امر خود را گسترش دهد. مطمئن باش که خدا در جهان دیگر تاج افتخار ابدی بر سرت خواهد گذاشت و برکت‌های بی‌شمار به تو خواهد داد. سه ماه و نه روز از عمر تو بیشتر باقی نمانده است.

منوچهر خان خوشحال شد و کارهای خود را تمام کرد و وصیت‌نامه‌ی خود را نوشت و همه‌ی دارایی خودش را به حضرت اعلی بخشید.

حضرت ولی امرالله می‌فرماید:

«میزبان متهور و شجاع، میل خود را بیان داشت مبنی بر اینکه تمامی ثروتش را که بالغ بر چهل میلیون مارک بود به پیشبرد مصالح امر بدیع اختصاص دهد...»

منوچهر خان به این حقیقت پی برده بود که ثروتش را از طریق کارهای ظالمانه به دست آورده است. حضرت اعلی توبه‌اش را پذیرفتند و اموالش را قبول کردند و به او پس دادند که تا زمان وفاتش در اختیارش باشد و استفاده کند.

او بعد از شنیدن خبر زمان وفاتش هرروز به حضور مبارک می‌رفت و هر لحظه ایمان و ایقانش بیشتر می‌شد. روزی به حضرت باب گفت: از خاتمه‌ی حیاتم خوشحالم؛ ولی از اینکه پس از من گرگین خان به طمع رسیدن به حکمرانی اصفهان شما را اذیت می‌کند و تحت فشار قرار خواهد داد؛ ناراحتم.

حضرت باب به او فرمودند نگران نباش؛ من امور خود را به خدا واگذاشته‌ام و به قضای او راضی هستم. خداوند به من قدرتی عنایت فرموده که اگر بخواهم جمیع این سنگ‌ها را به جواهری تبدیل می‌نمایم که در دنیا مثل آن پیدا نشود و اگر اراده کنم دشمنان خون‌خوار خود را چنان شیفته و فریفته‌ی خود می‌سازم که در راه محبت من با نهایت اخلاص و استقامت قیام کنند. من اینک به اراده‌ی خودم به این بلاها و سختی‌ها دچار شده‌ام تا خواست خداوند اجرا شود.

در روزهای آخر زندگی منوچهر خان، حضرت اعلی، سید حسین کاتب و ملا عبدالکریم قزوینی را از خاتمه‌ی زندگی منوچهر خان، باخبر ساختند و به آنها گفتند که به همه این خبر را برسانید و بگویید از اصفهان خارج شوند و به کاشان و قم و طهران بروند. منوچهر خان مدتی در بستر بیماری بود تا آنکه شبی از این جهان به ملکوت الهی پرواز کرد.

ترک اصفهان

پس از وفات منوچهر خان، گرگین خان از حضور حضرت باب در عمارت خورشید اطلاع یافت و نامه‌ای بدین مضمون به محمدشاه نوشت:

«چهار ماه است مردم اصفهان همه خیال می‌کردند؛ بلکه یقین داشتند که منوچهر خان حضرت باب را به طهران فرستاده؛ زیرا این‌طور انتشار داده بود که شهریار تاجدار، امر کرده سید باب را به طهران بفرستند. حال که منوچهر خان وفات کرده معلوم شد که مشارالیه^۲ سید را به طهران نفرستاده بلکه او را در عمارت خورشید خود، بدون اینکه کسی بداند پنهان داشته و از او پذیرایی شایانی می‌نموده است. من چون از این مسأله آگاه شدم؛ مراتب را به دربار شهریار عرض کردم تا هر طور دستور بفرمایند؛ اجرا شود.»

محمدشاه که به منوچهر خان معتمدالدوله خیلی اعتماد داشت دانست که مقصود وی این بوده تا فرصتی به دست آورد و شاه، حضرت باب را ببیند. دستور داد که در نهایت احترام، حضرت باب را با سواران مخصوص به طهران

^۲ - کسی که به او اشاره شد

بفرستد؛ اما گرگین خان حضرت اعلی را با شتاب و پنهانی در لباس یکی از تاجران به طهران فرستاد. حتی اجازه نداد حضرت باب اسباب و لباس سفر تهیه کنند و با دوستانشان خداحافظی کنند. عمامه را از سر مبارک برداشت و به کلاه تبدیل کرد و در نیمه شب با پنج نفر سوار به طرف طهران فرستاد. حضرت اعلی دربارهی گرگین خان پیش‌بینی فرمودند که هرگز به حکمرانی نخواهد رسید و همین‌طور هم شد.

حضرت اعلی در توقیع محمدشاه می‌فرمایند:

«و بعد از صعود آن (منوچهر خان) به عالم بقا، گرگین شقی با پنج نفر، هفت شب بلا اسباب سفر به تزویر و قسم‌های دروغ و جبر صرف حرکت داده. فاه آه عَمَّا قُضِيَ عَلٰی^۳ تا آنکه از جانب آن حضرت، حکم به سفر ماکو آمد...»

حضرت باب از اصفهان به کاشان رفتند و دو روز و سه شب در آن شهر، اقامت نمودند. سپس عازم قم شدند؛ اما به شهر قم وارد نشدند. از قبل، قرار بر این بود که آن حضرت به طهران تشریف ببرند ولی دستور تازه‌ای از میرزا آغاسی رسید. خلاصه‌ی دستور این بود که حضرت باب را به قریه‌ی کُلین ببرند

^۳ - وای بر آنچه بر ما رواداشته شد.

و آنجا منتظر دستور بعدی باشند. روز دوازدهم پس از نوروز، ملا مهدی کنی و ملا مهدی خوبی که حامل پیام حضرت بهاءالله بودند در روستای گلین به حضور حضرت باب رسیدند. نامه‌ای مهرشده برای حضرت باب با بعضی از هدایا به همراه داشتند. چون نامه و هدایا را به حضرت باب تقدیم نمودند آثار سرور و شادمانی شدیدی در سیمای مبارک آشکار شد.

حضرت باب بیست روز در گلین تشریف داشتند. در روزهای اقامت در روستای مذکور، نامه‌ای خطاب به محمدشاه نازل فرمودند و فرستادند. در آن نامه درخواست فرمودند که آن حضرت به طهران تشریف برده و با شاه ملاقات نمایند؛ ولی حاج میرزا آغاسی، مانع از این کار شد و سرانجام نیز شاه را مجبور کرد که حضرت باب را به آذربایجان تبعید نماید. ناگفته نماند که محمدشاه با کاردانی منوچهر خان و تدبیر قائم مقام فراهانی به پادشاهی رسیده بود؛ ولی به خاطر وزیر بی‌لیاقتش، حاج میرزا آغاسی، مملکت به ویرانی کشیده شد. میرزا آغاسی از شهرت حضرت باب ترسید و می‌دانست که محمدشاه تمایلات عرفانی دارد و خیلی زود مجذوب حضرت باب می‌گردد؛ پس از هر وسیله‌ای استفاده کرد که شاه، حضرت باب را ملاقات نکند. او شاه را مجبور کرد دستور دهد حضرت باب را به سمت ماکو ببرند و در آن قلعه‌ی ترسناک، زندانی نمایند.



تصویر ۵- مینوچهرخان معتمدالدوله با ناصرالدین شاه و میرزا آغاسی

حُسن خاتمه

منوچهر خان از بزرگ‌ترین حاکمان ایران بود که به صفت بزرگواری و هوش و شجاعت معروف بود. در محضرش هنرمندان و شاعران و اندیشمندان زمان، جمع بودند. اگرچه او مسیحی بود؛ ولی به نشر مطبوعات^۴ اسلامی خدمات ارزشمندی نمود. به اندازه‌ی بیست هزار تومان خرج کرد و هشتصد هزار جلد کتاب در احکام شرعی و فرعی چاپ کرد و به دست همگان رساند. قرآنی به چاپ رساند که در سال ۱۲۵۸ ه.ق. به همت او منتشر گردید. از سال ۱۲۴۰ ه.ق. تا سال ۱۲۶۳ ه.ق. همه‌ی مطبوعات طهران به نام منوچهر خان معتمد، زینت یافته بود و بعد از وفاتش نیز نشریات آن زمان به‌عنوان چاپ معتمد مشهور گشته است. قرآن مجیدی که به همت وی چاپ گشته به قرآن چاپ معتمد شهرت یافته است.

۴- مطبوعات: روزنامه‌ها، کتاب‌ها

منوچهر خان از اقلیت‌های مذهبی ایران نیز حمایت می‌نمود. برای مثال یهودیان و مسیحیان، از جمله ارمنیان جُلُفای اصفهان در ایام حکومت او کاملاً در امان بودند.

حضرت عبدالبهاء به اقداماتی که منوچهر خان برای حفظ حضرت باب نمود، اشاره فرموده است و بیانی می‌فرماید که نشان‌دهنده‌ی مقام بلندمرتبه‌ی منوچهر خان است و آن اینک: «من می‌خواستم اَمینُ السُّلطان^۵ هم مانند منوچهر خان در این امر، رسمی پیدا کند و ابدی شود.»

بدیع بشرویه‌ای از قول حضرت عبدالبهاء می‌نویسد:

«منوچهر خان ... در مدینه الله یک خشت گذاشت آن خشت باقی ماند؛ خراب نمی‌شود. چند روز حضرت را از اعدا در خلوت خود حفظ کرد. اول ظاهراً بیرون کرد و بعد در خلوت سرپوشیده‌ی خودش محفوظ. این خشت را در مدینه الله گذاشت؛ لکن این هرگز خراب نمی‌شود. در بنیان الهی این اثر از او الی‌الابد باقی ماند»

۵ - امین السلطان: صدر اعظم ایران که اصالتاً گرجی بود.

منوچهر خان طبق پیش‌بینی حضرت اعلی سه ماه و نه روز پس از اقامت
مبارک در قصر خورشید به رحمت ایزدی پیوست. آرامگاهش در قم و در یکی
از اتاق‌های حیاط آرامگاه حضرت معصومه است و نزدیک قبر فتحعلی شاه
قاجار قرار دارد. زیارت‌نامه‌ای از قلم حضرت عبدالبهاء به افتخار منوچهر خان
نازل گشته است.

فهرست منابع

- عبدالبهاء؛ مائده آسمانی، جلد پنجم؛ گردآوری: عبدالحمید اشراق خاوری؛ طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۲۹ بدیع [۱۳۵۱.ه.ش].
- ربّانی، شوقی؛ قرن بدیع، جلد یک، مترجم: نصرالله مودت؛ طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
- ربّانی، شوقی؛ مرور معبود؛ مترجم: خسرو دهقانی؛ ۱۳۸۸ شمسی. (ترجمه‌ای غیرمصوب از قرن بدیع)
- زرنندی، نبیل؛ مطالع الانوار؛ مترجم: عبدالحمید اشراق خاوری؛ دهلی‌نو: مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۶۶ بدیع.
- گهرریز، هوشنگ؛ قهرمانان عصر رسولی، جلد اول؛ لندن: نشر بدیع؛ ۱۶۴ بدیع (۲۰۰۷ میلادی)
- محمدحسینی، نصرت‌الله؛ حضرت باب؛ اُنتاریو (کانادا): مؤسسه معارف بهائی؛ ۱۵۲ بدیع.
- موقر بالیوزی، حسن؛ باب؛

«ممنوچهرخان... در مدینه اللدیک خشت گذاشت

آن خشت باقی ماند؛ خراب نمی شود.

چند روز حضرت را از اعداد در خلوت خود حفظ کرد...

«بنیان الهی این اثر از او الی اللد باقی ماند»